

کودکی من

۱
من ۱۳۷۹ در روستای کرتی در شرقی‌ترین قسمت استان هرمزگان به دنیا آمدم. روستای ما با مرکز شهر چیزی حدود ۱۷۵ کیلومتر فاصله دارد و یک روستای دو زبانه است یعنی مردم هم به بلوچی و هم به فارسی صحبت می‌کنند. اگر درباره روستا بخواهم بیشتر بگویم باید به این نکات اشاره کنم که کرتی یک روستای ساحلی است با حداکثر هزار نفر جمعیت. از جاذبه‌های روستا هم می‌توان به ساحل‌های شنی، ماسه‌ای، صخره‌ای و بزرگ‌ترین خور خاورمیانه و سومین خور آسیا اشاره کرد که هر کدام از این‌ها می‌تواند بهانه‌ای برای رونق گردشگری در این منطقه باشد. اما این اتفاق آن‌گونه که باید و شاید نیفتاده است. از همان کودکی به کارهای اجتماعی علاقه داشتم و دلیل این علاقه را هم باید در خانواده‌ام جست‌وجو کرد. من به این کارها اشتیاق داشتم اما مهم‌تر از شوق و اشتیاق من، حمایت خانواده از من بود. پادم هست از همان کودکی و نوجوانی هروقت در فعالیت‌های فرهنگی اجتماعی وارد می‌شدم آن‌ها تشویقم می‌کردند. با اینکه والدین من تحصیلم‌کرده نبودند و در محیط روستا هم زندگی می‌کردیم، اما از طرف آن‌ها تشویق می‌شدم شاید یکی از دلایلی که من را تشویق می‌کردند این بود که خودشان به چیزهایی که خواسته بودند نرسیده بودند.

خانواده ما خانواده کم‌بضاعتی بود و من دوره ابتدایی را در همین روستای خودمان به پایان رساندم، اما پس از آن چون در روستای ما دوره راهنمایی و دبیرستان نبود ترک تحصیل کردم و از درس خواندن باز ماندم. بعدها دنبال این رفتم که برای روستای ما و روستاهای اطراف این امکان به وجود بیاید تا دانش‌آموزان ترک تحصیل نکنند. بعد از چند سال دوندگی بالاخره کلاسی برای دوره راهنمایی دایر؛ ولی همان هم تعطیل شد.

من و تعدادی از دوستانم برای دوره دبیرستان مجبور بودیم به لیردف برویم که با روستای ما ۴۵ کیلومتری فاصله داشت. به علت نداشتن سرویس مجبور بودیم این مسیر را با موتور طی کنیم که کار ساده‌ای نبود. البته این مشکل همچنان وجود دارد و برای منطقه ما مشکل بزرگی است؛ چون فقط یک مدرسه ابتدایی داریم که وضعیت خوبی ندارد و در دو شیفت با ۱۵۰ دانش‌آموز کار می‌کند. کاش بشود برای نوسازی مدرسه کاری کرد یا مدرسه راهنمایی هم درست شود. با این حال وقتی دخترها از درس خواندن باز می‌مانند برخلاف میل باطنی خودشان خانه‌نشین می‌شوند و پسرها هم با بیگاری می‌مانند یا برای کار به دریا می‌روند خلاصه من هم نتوانستم وارد دانشگاه شوم.



۲

جمع شدن زیر درخت‌ها

من از همان دوره نوجوانی علاقه داشتم معلم بشوم، اما وقتی نتوانستم وارد دانشگاه بشوم دنبال این رفتم که آرزوی معلمی را خارج از سیستم آموزش و پرورش برای خودم عملی کنم و تا حدودی همین اتفاق هم افتاد. ماجرای معلم شدن من از آنجا شروع شد که از ۶ سال پیش تصمیم گرفتم با بچه‌های روستا فعالیت‌های فرهنگی و هنری داشته باشم. حس من این بود که بچه‌ها اصلاً کتاب‌خوانی ندارند و کتاب‌خوانی نداشتن بچه‌ها برای من مساوی با مرگ مغزی بود. خودم سعی می‌کردم با کتاب میانه داشته باشم و کتاب بخوانم. از طرفی این مشکل را هم حس کرده بودم که جای فعالیت‌های کتابخانه‌در شرق هرمزگان و اصلاً در این منطقه خالی بود در حالی که من فعالیت‌های کتاب‌خوانی و ترویج کتاب را در جایی چون بلوچستان و بعضی دیگر از نقاط کشورمان از طریق فضای مجازی می‌دیدم. دوست داشتم این اتفاق اینجا هم رقم بخورد. با خودم فکر کردم یک نفر باید پا پیش بگذارد. آستین همت بالا بزنم و خودش را وقف این فعالیت کند تا بتواند به نتیجه برسد. کوتاه سخن اینکه من وارد مسیری شدم که در آن فعالیت‌های مختلفی را انجام دادم و همچنان هم آن فعالیت‌ها در جریان است، اما شروع این فعالیت‌ها با کتاب‌خوانی بود.

فعالیت ما از جمع شدن زیر سایه درختان روستا شروع شد چون هنوز آن زمان جای ثابتی نداشتیم و شاید این موجب می‌شد بچه‌های بیشتری فعالیت ما را در سطح روستا ببینند. پادم هست در شروع تعداد کمی بودیم اما کم‌کم بیشتر و بیشتر شدیم. بعضی وقت‌ها هم جلساتمان را در خانه خودمان برگزار می‌کردیم. به‌خاطر دارم در شروع فعالیت‌ها بعضی‌ها به جای اینکه ما را تشویق کنند و یا در حرکتی که شروع کرده‌ایم کنار ما بایستند، ما را مسخره می‌کردند. نگاه بعضی‌ها این بود که با این همه کاری که وجود دارد این‌ها زیر سایه درخت می‌نشینند و کتاب می‌خوانند. شاید آدم‌هایی که آن روز درباره ما این‌گونه حرف می‌زدند فکر نمی‌کردند که فعالیت‌های کتاب‌خوانی یک فعالیت بلندمدت است و در بلندمدت هم باید دنبال نتیجه آن بود. فعالیت‌های فرهنگی مثل کاشتن یک بذر است که ممکن است چند سال طول بکشد تا بایلد و به میوه برسد. مثل کاشت سبزی نیست که شما امروز بکاری و مثلاً یک ماه بعد هم سبزی‌ها را درو کنی. هرچند شکر خدا همان آدم‌ها بعدها متوجه اهمیت فعالیت ما شدند و با ما همراه شدند. خدا را بابت این اتفاق بزرگ شکر می‌گویم. البته برای من مهم‌تر از حرف بزرگ‌ترها استقبال خود بچه‌ها بود که خوشبختانه در همان روزهای ابتدایی با من همراه شدند و از حرکت من استقبال کردند.

گفت‌وگو با یک جوان روستایی در شرق هرمزگان که فعالیت‌های ارزشمندی در ترویج کتاب‌خوانی دارد

تاباندن نور بر آرزوهای بچه‌ها

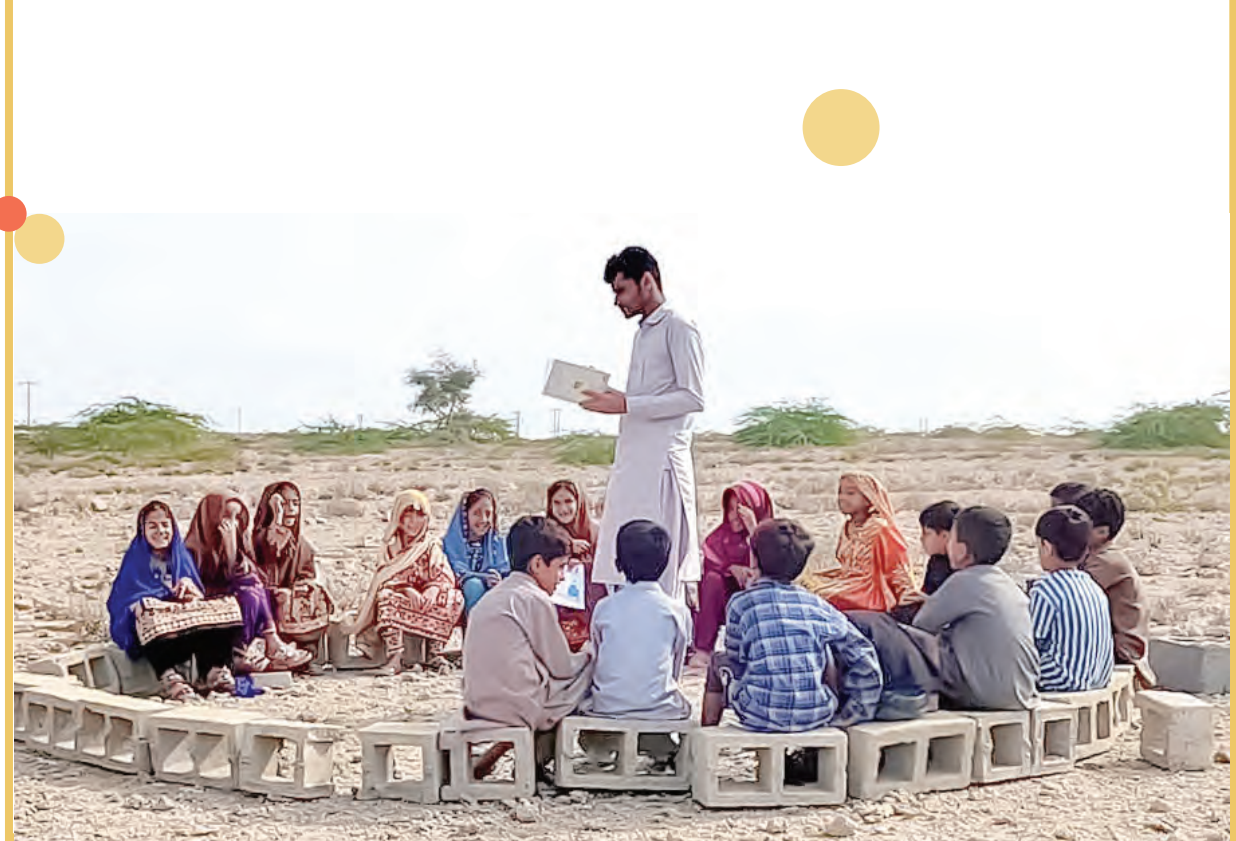
او که نتوانست به صورت رسمی وارد سیستم آموزش و پرورش شود، به آرزویش که معلمی بود رسیده و حالا زندگی‌اش با آموختن و لذت بخشیدن به کودکان زادگاهش و بعضی از روستاهای همسایه گره خورده است. به نظر کاری که خادمی در زادگاهش انجام می‌دهد می‌تواند الگوی فراگیری برای بهبود وضعیت فرهنگی روستاها و کودکان روستایی باشد. کار او نشان از آن دارد که بیشتر از امکانات برای هر حرکتی، عشق و همت لازم است تا بتوانیم تغییرات ارزشمندی در زادگاهمان رقم بزنیم حتی اگر در یک روستای دورافتاده و محروم باشیم.

عباسعلی سیاهی یونسی | چند سال پیش در سفر به جنوب، به لیردف هم رفتم اما آن زمان نمی‌دانستم ۴۵ کیلومتر آن طرف‌تر از جایی که هستم روستایی به نام کرتی وجود دارد. حالا اما به لطف فضای مجازی و با معرفی دوست عزیزم عبدالحکیم حکیم بهار از مروجین فعال حوزه کتاب‌خوانی، با موسی خادمی در روستای کرتی آشنا شدم. خادمی از آن جوان‌هایی است که عشق خدمت به بچه‌های روستا و این سرزمین را می‌شود از زنگ انتظار تلفن همراهش هم دریافت کرد.



فرشتگان صاحب خانه شدند

از همان شروع فعالیت‌هایم فکر کردم برای فعالیت‌هایمان باید مکانی داشته باشیم تا بتوانم راحت‌تر با بچه‌ها کار کنم. با این فکر سراغ تعدادی از نهادهای دولتی رفتم و از آن‌ها خواستم در کاری که می‌کنم کمک کنند، اما متأسفانه از هیچ‌کدام آن‌ها جواب مثبتی نگرفتم هرچند این دلیلی نشد که از ایده خودم دست بکشم یا ناامید شوم، برعکس تصمیم گرفتم خودم به چیزی که می‌خواهم برسم. چیزی که از نهادهای اداره‌ها می‌شنیدم این بود که بودجه نداریم و دستمان خالی است، اما من با خودم فکر کردم که حتماً خدا کنار من است و کمک می‌کند. همزمان با فعالیت‌هایی که در روستا انجام می‌دادم در اینستاگرام پیجی راه انداختم تا فعالیت‌هایم را با دیگران به اشتراک بگذارم. خوشبختانه در این بین مؤسسه «کودکان فرشته‌اند» مانند فرشته‌ای به کمک من و بچه‌ها آمد. اول فعالیت‌های ما را در فضای مجازی دیدند و بعد به روستای ما آمدند تا فعالیت‌ها را از نزدیک ببینند. بعد از من برنامه کوتاه‌مدت و بلندمدت خواستند. حاصل این همراهی ساخت خانه مهر فرشتگان شد.



جایزه معلم

جایزه معلم یک جایزه بین‌المللی است که از طرف بنیاد عام‌المنفعه تعلیم و تربیت برهان به افرادی اهدا می‌شود که نقش مؤثر و قابل توجهی در عرصه آموزشی و تربیتی جامعه داشته باشند. این جایزه در شاخه‌های مختلف از جمله بهترین معلم، بهترین خبر حوزه تعلیم و تربیت و بهترین طرح‌نامه هنری با موضوع مقام معلم به برگزیدگان اهدا می‌شود. هدف محوری جایزه معلم، تکریم مقام معلم و افزایش شأن اجتماعی معلمان گرامی است. مخاطب «جایزه معلم» معلمان فعال در کشورهای اسلامی و معلمان مسلمان سراسر جهان هستند. کلیه معلمان، مدرسان و مربیانی که با شاگردان زیر ۱۸ سال فعالیت دارند، می‌توانند نامزد دریافت این جایزه شوند. سال ۱۴۰۳ نزدیک به ۳۲ هزار معلم از ایران و ۲۲ کشور دیگر داوطلب دریافت «جایزه معلم» شدند. شکر خدا بنده هم سال قبل تا مرحله نیمه‌نهایی پیش رفتم. آرزوی من این است که روزی بچه‌های این منطقه به آنچه دنبال آن هستند و آرزویشان را دارند برسند. من برای خودم این تعریف را دارم که آمده‌ام تا نوری روی آرزوهای بچه‌های منطقه بیندازم. معتقدم نباید بنشینیم تا اتفاق‌های خوب بیفتد یا از راه برسد، این خوش‌بینی است. برای اینکه اتفاق‌های خوب بیفتد باید دست به کار شویم و آن را خلق کنیم. امید ساختنی است نه آمدنی و با تلاش و کوشش می‌شود به آن رسیدن به بنشستن و کاری انجام ندادن.

برای اینکه بتوانم در فعالیت خانه مهر فرشتگان نتیجه بهتری بگیرم از نظر و راهنمای دیگران هم استفاده می‌کنم مثلاً من اولین جلسه هم‌اندیشی خانه مهر فرشتگان را با حضور مدیر مدرسه ابتدایی، اولیای بچه‌ها، فعالان فرهنگی هنری روستا و دهیار روستا برگزار کردم. البته جلسات هم‌اندیشی دیگری هم داشته‌ایم مثلاً با مدیر اداره ارشاد شهرستان جاسک و علاقه‌مندان به فعالیت‌های فرهنگی هنری و کتاب‌خوانی. معتقدم با این هم‌فکری‌ها می‌توانیم به نتایج بهتری برای کودکان روستا برسیم.

روزی که اولین کلاس قصه‌خوانی را در یک خانه ساده برگزار کردیم و برق شوق را در چشمان بچه‌ها دیدم، فهمیدم این مسیر، مسیر قلب من است. تأسیس و مدیریت خانه مهر فرشتگان جایی که کودکان حالاً شعر می‌خوانند، قصه می‌گویند، درباره محیط زیست یاد می‌گیرند، نقاشی می‌کشند، با هم بازی می‌کنند و به آینده امیدوارند را مهم‌ترین حرکت من دانم. تا امروز بیش از ۱۰۰ کودک در این خانه آموزش دیدند. کتاب خواندند و در جشنواره‌ها شرکت کردند. خانواده‌ها هم با ما همراه شدند و فرهنگ مطالعه دوباره جان گرفته است. کار فرهنگی ما موجب شد روح مهدلی، نوع‌دوستی و مشارکت در روستاها زنده شود. حالا خود مردم برای اجرای برنامه‌ها پیش‌قدم می‌شوند. خانه‌ای که از دل هیچ، اما با عشق و همدلی ساخته شدم در منطقه‌ای فعالیت می‌کنم که کمتر دیده شده است، اما ایمان دارم که تغییر از همین جاها آغاز می‌شود. ما ثابت کردیم عشق و اراده می‌تواند جای امکانات را بگیرد. می‌خواهم در آینده خانه‌های مهر بیشتری در روستاهای شرق هرمزگان ایجاد کنم تا هیچ کودکی از قصه، کتاب و آموزش دور نماند.

۵

رفتن به روستاهای دیگر

از سال گذشته من طرح پروژه سیار خانه فرشتگان را اجرا کردم. علت اینکه به سمت این پروژه رفتم این بود که می‌دیدم همان مشکلی که ما در روستای خودمان داریم در روستاهای اطراف هم وجود دارد یعنی در آن روستاها هم کودکان زیادی هستند که دوست دارند کتاب غیر درسی داشته باشند، دوست دارند یکی باشد که آن‌ها را دور هم جمع کند و برایشان کتاب بخواند و چیزهایی از این قبیل، اما متأسفانه نه از آن روستاها و نه کسی خارج از آن روستاها سراغ این فعالیت‌ها نرفته است و در این میان بچه‌ها فراموش شده‌اند.

به همین دلیل تصمیم گرفتم با یکی از دوستانم بعضی از وقت‌ها فعالیت‌های خودمان را به روستاهای دیگر هم ببریم. برای انجام این فعالیت‌ها بعضی وقت‌ها با ماشین و بعضی وقت‌ها با موتور به روستای دیگری می‌رویم. سال گذشته این فعالیت را با دو روستا شروع کردیم، اما امسال قرار است تعداد روستاها به پنج روستا برسد. وقتی فعالیت خودمان را به روستاهای دیگر بردیم هرگز فکر نمی‌کردم بچه‌های آن روستاها هم از این فعالیت‌ها استقبال کنند. به‌خاطر دارم روز اولی که به نخستین روستا رفته بودیم، بعد از اینکه کارمان تمام شد و آماده می‌شدیم برگردیم یکی از دخترها به من نزدیک شد و گفت آقا می‌شود دوباره بیا بید پیش ما. شنیدن این حرف موجب شد اشک شوق در چشمانم جمع شود. آن حرف و نگاه‌های مهربانانه بچه‌ها که ما را بدرقه می‌کردند سبب شد تصمیم بگیرم تا هر وقت توان داشتم به روستای دیگر هم سر بزنم. امیدوارم بتوانیم هر سال تعداد روستاها را بیشتر کنیم و کمک کنیم تا دانش‌آموزان بیشتری در روستاهای محروم با چیزی به نام مطالعه غیردرسی و بعضی دیگر از فعالیت‌ها آشنا شوند. در این راه تک‌تک ما می‌توانیم نقش خودمان را ایفا کنیم تا برای بچه‌های روستاهای بیشتری این شرایط فرهنگی فراهم شود.

به نظرم باید فعالیت‌هایی از این دست در رسانه‌ها بیشتر نشان داده شود تا شاید تلنگری بشود برای آن‌هایی که توان انجام کارهایی از این دست را دارند تلنگری برای دختران و پسران روستاهای محروم که آستین‌ها را بالا بزنند و به روستاهای خودشان کمک بکنند. من البته غیر از انجام فعالیت‌های کتاب‌خوانی و ترویج کتاب سعی کردم بچه‌ها را با فضاهای دیگر هم آشنا کنم مثلاً اینکه باید هوای روستا و زادگاه خودشان را داشته باشند. این کار را با گفتن اهمیت نظافت روستا برایشان شروع کردم و در ادامه به جمع کردن زباله‌های روستا و پاک‌سازی آن رسیدیم. به نظر وقتی فعالیتی مثل کتاب‌خوانی در یک روستای محروم شکل می‌گیرد نباید آن را فقط به کتاب‌خوانی خلاصه کرد؛ بلکه باید بهانه‌ای باشد برای دیگر فعالیت‌ها تا کتاب‌خوانی بهانه‌ای بشود برای شکل‌گیری یک مجموعه از فعالیت‌های مختلف و مورد نیاز کودکان در روستا.